

عالم‌جان مرادی*

عبدالغنی میرزایف

بنیان‌گذار پژوهشگاه شرق‌شناسی تاجیک

سال ۱۹۷۰ با سعی و تلاش زیاد روانشاد آکادمیک عبدالغنی میرزایف، شعبه شرق‌شناسی و آثار خطی آکادمی علوم تاجیکستان، به انستیتو شرق‌شناسی تبدیل شد که در حیات علمی- فرهنگی جمهوری تاجیکستان پدیده‌ای نو محسوب می‌شد. زیرا در سطح انستیتو انجام کارهای علمی-تحقیقاتی در حوزه‌ای گسترده‌تر و ژرف‌تر امکان‌پذیر می‌گردید. از این رو، در چارچوب امکانات مالی انستیتو با اهتمام میرزایف، شعبه‌ها و بخشهای نو، از جمله بخشهای ایران، افغانستان، هند و پاکستان و ممالک عربی تأسیس شد که در آنها تاریخ و اقتصاد، ادبیات و زبانهای این کشورها مورد تحقیق و پژوهش قرار می‌گرفت. برای پیاده کردن این طرحها، پیش از همه، کادرهای جوان و متخصص لازم بود. در انتخاب کادرهای لایق، بی‌واسطه خود آکادمیک عبدالغنی میرزایف دست به کار شده، متخصصان زبانهای عربی، فارسی، هندی، اردو، دری و پشتو را که مکاتب عالی شرق‌شناسی سن‌پترزبورگ، مسکو، تاشکند و دوشنبه را باموفقیت تمام کرده بودند، به کار در انستیتو شرق‌شناسی جلب نمود. در نتیجه دیری نگذشت که انستیتو شرق‌شناسی دوشنبه در مقیاس سابق اتحاد شوروی سابق، به مرکز شرق‌شناسی نیرومندی مبدل شد که در تحقیق ادبیات و تاریخ و اقتصاد کشورهای شرق نزدیک به نتیجه‌های

* محقق، استاد دانشگاه.

چشمگیری نایل گردید. دانشمندان معروف امروز تاجیک، از جمله، عضو وابسته آکادمی علوم تاجیکستان، پروفیسور میرزا ملااحمداف، دکتر علم فیلولوژی (زبان و ادبیات)، پروفیسور، یکی از محققان معروف ادبیات قرن ۲۰ هندوستان حبیب‌الله رجباف، دکتر علم فیلولوژی، عرب‌شناس و محقق ورزیده تاج‌الدین مرداناف، عضو وابسته آکادمی علوم تاجیکستان، دکتر علم های فیلولوژی، جوره‌بیک نذریاف که چندین سال ریاست این پژوهشگاه را به عهده داشت و غیاث‌الدین قادراف، نامزد علم فیلولوژی، ایران‌شناس، معاون رئیس پژوهشگاه زبان و ادبیات رودکی و امثال آنها، از مکتب علمی میرزایف برآمده‌اند.

از آنجا که استاد فقید میرزایف در دوایر علمی شرق‌شناسی مسکو، لنینگراد، باکو، تفلیس، ایروان و تاشکند دارای آبرو و نفوذ زیادی بودند، از این رو، جوانان مستعد را برای تحصیلات عالی به این مراکز شرق‌شناسی معتبر آن زمان اتحاد شوروی می‌فرستادند. در کنار اینها، به حیث رئیس انستیتو و پدر معنوی غم‌خوار، هر بار که برای شرکت در همایشهای علمی به آن شهرها مسافرت داشتند، حتماً از کارهای علمی، سطح زندگی دانشجویان تاجیک خبر می‌گرفتند و با استاد راهنمای هر یک از آنها ملاقات نموده، از پیشروی یا کمبود هر دانشجو آگاه می‌شدند و در صحبت‌های خصوصی و عمومی، مصلحت‌های مفید را به دانشجویان متذکر می‌شدند. دایره تحقیقات استاد عبدالغنی میرزایف اساساً ادبیات کلاسیک فارسی تاجیکی بود و چنین به نظر می‌رسید که به ادبیات قرن ۲۰ منطقه هیچ توجه ندارند، اما در حقیقت چنین چیزی نبود. زیرا در صحبت‌های خاص یا در تحلیلهای علمی، دید عمیق، احاطه وسیع ایشان از ادبیات عصرهای ۱۹ و ۲۰ منطقه (ایران، افغانستان، هند و پاکستان) کاملاً مشهود بود.

سال ۱۹۷۰ بعد از ختم شعبه فارسی دانشگاه دولتی تاجیکستان (دانشگاه ملی تاجیکستان کنونی) نگارنده از طریق آزمون در مقطع دکترای رشته ادبیات معاصر خلقهای آسیا (ادبیات ایران) انستیتو شرق‌شناسی آکادمی علوم تاجیکستان پذیرفته شدم. یک ماه بعد از تحصیل، برای کار به عنوان مترجم به ایران اعزام شدم. قبل از سفر آکادمیک میرزایف عبدالغنی مرا به دفتر کار خود قبول کرده، مصلحت دادند که در انتخاب موضوع شتاب نکنم، از چنین امکانی استفاده کرده، بیشتر دایر به ادبیات معاصر مواد جمع‌آوری نمایم و بعداً موضوع تحقیقم را مشخص نمایم. بنده هم راضی شدم. در مسکو پیش از مسافرت به تهران (چون آن وقت همه مسافرتها به کشورهای خارجی از طریق مسکو صورت می‌گرفت) ایران‌شناس معروف پروفیسور دانیل سیمیان‌اویچ کمیسروف که هر سال (از سال ۱۹۶۱) به دوشنبه آمده بود، یک ماه به دانشجویان شعبه فارسی دانشگاه دولتی تاجیکستان از ادبیات معاصر ایران تدریس می‌کردند و استاد راهنمای رساله بنده بودند، ملاقات کردم. (باید یادآور شد که ایشان، استاد بی‌واسطه بنده بوده، در سن مبارک ۱۰۱ سالگی در تاریخ ۱۹ می سال روان جهان را بدرود گفتند). در صحبت، بنده عرض کردم که می‌خواهم پیرامون «شعر نو» ایران پژوهش نمایم و از ایشان خواهش کردم که راهنمای علمی بنده را به عهده گیرند. ایشان با کمال میل راضی شدند و به طور عمومی معین شد که بنده در موضوع «روندهای اساسی «شعر نو» فارسی» مواد جمع‌آوری نمایم و طرح رساله را نیز به طور مسوده نیز با هم ترتیب دادیم. طی مدت تحقیق بیش از دو سال دایر به «شعر نو» و نمایندگان برجسته آن مواد فراوانی جمع‌آوری نمودم و با عزم قطعی به تاجیکستان برگشتم. اما بعد از ملاقات با آکادمیک عبدالغنی میرزایف، مسیر تحقیقات علمی بنده بالکل تغییر یافت. ایشان گزارش مفصل بنده دایر به

موضوع رساله پیرامون «شعر نو» را تا آخر گوش کردند و ابراز داشتند که این پدیده در روند شعر بیش از هزارساله فارسی هر چند تازه است، اما از آزمایش زمان نگذشته است. زیرا بیش از ۳۰-۴۰ سال است که با تأثیرپذیری فراوان از شعر اروپا، به خصوص شعر نو فرانسه که نیما با آن از نزدیک آشنا بود، عرض وجود کرده است و از روحیه شعر فارسی برخوردار نیست. بنابر این، در این سبک شعری، تا سالها ظهور چنین شاعر توانایی محال است. بهتر است که پیرامون نثر بدیعی (هنری) صادق هدایت که یکی از چهره‌های درخشان ادبیات عصر ۲۰ به شمار می‌رود، پژوهش نمایید. ضمناً تأکید کردند، با اینکه دانیل سیمیان‌اویچ راجع به روزگار و آثار صادق هدایت مونیوگرافی (تکنگاری) به چاپ رسانده‌اند، اما هنر نویسندگی و سبک بدیعی این نویسنده توانا، چه در ایران و چه در ایران‌شناسی جهان مورد تجزیه و تحلیل قرار نگرفته است. چنین اظهار نظر بیانگر آن است که داملاً (همه ایشان را از روی احترام چنین خطاب می‌کردند) از روند ادبیات معاصر ایران آگاهی کامل داشتند.

البته، در آن وقت دلایل داملاً میرزایف برای تغییر موضوع رساله نامزدی بنده برای من قانع‌کننده نبود. زیرا آن زمان اوج رشد «شعر نو» فارسی بود و در جامعه ایران، به ویژه، میان جوانان تحصیلکرده، هواداران زیاد داشت. بعضیها به آخر رسیدن دوران شعر سنتی فارسی را «پیشگویی» می‌کردند و حتی، نادرپور ضمن نامه‌ای سرگشاده به روزنامه‌نگار معروف فرامرزی تأکید داشت که دوران غزلسرای و قصیده‌گویی گذشته است. اما به مرور زمان درستی اندیشه‌های استاد را درک کردم و نادرپوری که دوره غزل تمام شده می‌انگاشت، خود غزلسرا شد. به هر حال، با راهنمای داملاً عبدالغنی میرزایف بنده بیش از سی سال است که به

مسئله‌های صور خیال نثر داستانی فارسی ایران و فارسی‌زبانان مشغولم.

نمونه دیگر، در ابتدای سال ۱۹۷۵ داملاً عبدالغنی میرزایف بعد از شرکت در همایش بین‌المللی در کراچی پاکستان چند روز در مسکو توقف نمودند. طبق معمول، یک روز ما دانشجویان دکترای انستیتو خاورشناسی، ایشان را به خوابگاه همان دعوت کردیم. استاد را در وقت موعود از مهمانخانه «روسیه» به خوابگاه خود آوردیم. در اتاق همه از جمله دانشجویان دوره دکترای دانشکده آموزگاری شهر دوشنبه، شادروان صابر میرزایف که پیرامون ادبیات معارف‌پروری در افغانستان رساله دکتری می‌نوشتند، حضور داشتیم. استاد عبدالغنی میرزایف از کارهای علمی و مشکلات هر یک از ما پرسان شده، مصلحت‌های مفید دادند. از صابر میرزایف پرسیدند که پیرامون کدام موضوع تحقیق می‌کنند. آن کس پاسخ دادند که راجع به جریان معارف‌پروری در ادبیات دری‌زبانان افغانستان. داملاً سؤال کردند که منبع تحقیقاتان چیست؟ صابر میرزایف جواب دادند که اساساً آثار محمود طرزی، مطالب دوره کامل روزنامه «سراج‌الخبار» او و آثار منظومه لودین (Лудин)، داوی (Довӣ) و امثال آن. استاد میرزایف گفتند که البته این همه مواد اساسی و مهم است، اما برای به طور کامل ارزیابی نمودن تشکّل و روند مرحله اول جریان معارف‌پروری حتماً باید کتاب «سراج‌التواریخ» فیض‌محمد هزاره به عنوان منبعی معتبر مورد استفاده قرار گیرد. صابر میرزایف اعتراف کرد که واقعاً این منبع هم از نظر راهنمای علمی خود پروفیسور دویانکوف ا. م. (Дворянков А.М.) و هم خودشان دور مانده است. بعد از چهار سال، هنگامی که بنده پنج سال در افغانستان در حین انجام خدمت بودم، به طور جدی به تحقیق ادبیات سده‌های ۱۹ و ۲۰ دری‌زبانان افغانستان مشغول شدم و درک کردم که احاطه دانش آکادمیک عبدالغنی

میرزایف دایر به تاریخ، فرهنگ و ادبیات منطقه خیلی عمیق و وسیع بوده است. زیرا از مطالب «سراج‌التواریخ» فیض‌محمد هزاره، نه همه متخصصان تاریخ و فرهنگ افغانستان آگاهند.

این دو مثال مبین آن است که آکادمیک عبدالغنی میرزایف نه تنها محقق و داندۀ برجستۀ ادبیات کلاسیک فارسی و تاجیکی، سرچشمه‌شناس و منبع‌شناس باریک‌بین، بلکه شرق‌شناس شناخته به معنای کلاسیکی آن و آکادمیک حقیقی بودند. می‌سزد که به افتخار صدمین سال تولدشان انستیتو شرق‌شناسی و میراث خطی آکادمی علوم تاجیکستان به نام ایشان مسمی گردیده، آثار علمی و بدیعی ایشان که زمانی چاپ آن را شورای وزیران جمهوری شوروی سوسیالیستی تاجیکستان وعده داده بود، به چاپ رسد. زیرا تحقیق و کشف یک دوره مهم از ادبیات کلاسیک تاجیک (سده‌های ۱۶-۱۸) محض به تحقیق و زحمت ایشان تعلق دارد. علاوه بر این، به عنوان بانی و رئیس مؤسسۀ علمی، تأسیس مکتب شرق‌شناسی تاجیک نیز با نام و تلاش وی ارتباطی ناگسستنی دارد.